آیینهای سوگواری در لرستان و ریشه های آن

سگوند، اردشیر

تاریخ سرزمین ما ایران بار سنگین فرهنگ پربار نیاکانمان را بر دوش می‏کشد و چون نیک به‏ سرگذشت آنان بنگریم،انبانی از تجربه و پند و رمز و راز فرا دست می‏آوریم که شاید در هیچ‏ اندرزنامه‏ای نتوان یافت.آسایش و رنجشان، شادی و اندوهشان،و زیستن و مردنشان همه‏ گویای آن است که ایشان شب و روز می‏کوشیدند تا راز آفرینش را دریابند و نشان دهند که این سرای‏ سپنج بر کس نپاید،و از این روی،دلبستگی‏ را نشاید.

امروز آیینهای کهن ملی که از نیاکانمان به یادگار مانده‏اند و هر یک در بخشهایی از سرزمین ما رایج‏ هستند،بخشی مهم از فرهنگ بومی(فولکلور)ان‏ جایها به شمار می‏روند و اکثرا زاییدهء اندیشه و زندگی مردمان روستاییند.از جملهء این بخشها سرزمین باستانی لرستان است که شاید بتوان آن را گنجینهء آیینهای کهن ایران نامید و بسیاری از آیینهای ملی ما را حفظ کرده و از تندباد بی‏مهری‏ روزگار پاس داشته است.

گذشته از اینکه لرستان از زادگاههای کهن تمدن‏ بشری بشمار است؛به این دلیل که این سرزمین به‏ تیسفون پایتخت ساسانیان،بسیار نزدیک بود و نیز چندین شهر ساسانی را در خود جای داده بود،از بسترهای بزرگ فرهنگ ایرانی به شمار می‏رفت.پس‏ از ورود اسلام به ایران و برچیده شدن دستگاه‏ پادشاهی ساسانی،لرستان بار نگهبانی از بخش‏ عمده‏ای از آیینهای ایرانی را بر دوش گرفت و امروز دیگر همچون نگهبان کهنسالی که سالیان دراز از برج دیدبانی دژ تاریخ به دوردست نگریسته است، ناتوان شده،و اگرچه با دیدگان کم سوی خود هنوز نگران است اما گویی که از گستاخی و سبکسری‏ روزگار ماشین‏زده و در برابر آهن شکست خورده، آزرده دل گشته و بر ان است تا دیده بر هم بنهد و به‏ خواب رود.

اگر بر بام بلند تاریخ بایستی و نیک بنگری،در آن روزهای دوردست و در پس غبار روزگار خزیده‏ و خفته،پیرمردی را می‏بینی که بر گور فرزندی تنها نشسته است و آنچنان می‏گرید که هق هق گریه‏ شانه‏های از غم تکیده و استخوانیش را تکان‏ می‏دهد و اشکی که از سر درد از دیدگانش سرازیر می‏شود،ریش سفید و بلندش را شستشو می‏دهد و زوزهء وحشی باد در آن تنهایی گویی آهنگ غم در گوشش می‏نوازد و چنین می‏خواند:

جهانا همانا فسوسی و بازی‏ که بر کس نپایی و با کس نسازی

و در آنسوتر،دختر جوانی را می‏بینی که بر گور برادر نشسته یا مادر پیری بر گور فرزند که گیسوان‏ بریده و بر گور نهاده و خاک بر سر کرده‏اند.رخسار خود را خراشیده و خونین کرده و در سوگ و جدایی‏ «او»و تنهایی خود زار می‏گریند.گویا با ناله‏های‏ غم‏انگیز خود-که شرح هجران و خون جگر است‏ -درد جدایی را بیان می‏کنند.

در این گفتار کوشش شده است تا ریشه‏های‏ تاریخی و کهنگی،آیین سوگواری در لرستان،بر پایهء یک بررسی کلاسیک روشن گردد و نشان داده‏ شود که این آیین،بازماندهء نیاکانمان است و نباید آن را آیین محلی ویژهء مردمان لر در لرستان‏ پنداشت.

1-از این خویشتن کشتن اکنون چه سود؟

«خویشتن کشتن»که از زبان فرزانهء توس، فردوسی،برگزیده شد،عنوان کلی اعمالی است‏ که از خویشان فرد درگذشته،در سوگ وی و از بسیاری اندوه،سرمی‏زند؛مانند:بر سر و روی‏ خود کوبیدن،گونه‏های خود را خراشیدن و خونین‏ کردن،با چنگال خود موها را کندن(به ویژه زنان) انگشتان خود را گزیدن،جامه دریدن،بر زمین‏ نشستن و خاک بر سر و روی خود ریختن،چنانچه‏ چیزی دم دست باشد آن را از روی خشم و اندوه بر سر و روی خود کوبیدن،نام فرد درگذشته را بر زبان‏ آوردن و او را صدا زدن و سخن گفتن با او،به‏ گونه‏ای که گویی زنده است و با او گفتگو می‏شود، و در این گفتگو او را ستودن و صفات نیک و برجستهء او را یاد کردن.

همهء این موارد در آیین سوگ در لرستان نزد لرها دیده می‏شود.اگر چه کم‏کم روی به فراموشی‏ نهاده‏اند،اما حیات نیمه‏جانشان هنوز به ما نشان‏ می‏دهد که اینها یادگار سوگ باشکوه نیاکانمان‏ هستند و باز چشمانمان را به گذشته‏های دوردست‏ که در پس غبار فراموشی خوابیده است،نگران‏ می‏سازد.اکنون نمونه‏هایی ازین«خویشتن کشتن» در اینجا آورده می‏شود.

هنگامی که تهمینه مادر سهراب از کشته شدن وی‏ به دست پدر خود آگاه می‏شود،چنین می‏کند:

بزد چنگ و بدرید پیراهنش‏ درخشان شد آن لعل زیبا تنش

برآورد بانگ و غریو و خروش‏ زمان تا زمان او همی شد ز هوش

مر آن زلف چون تابداده کمند بر انگشت پیچید و از بن بکند

ز رخ می‏چکیدش فرود آب خون‏ زمان تا زمان اندر آمد نگون

همی خاک تیره به سر برفگند بدندان همه گوشت بازو بکند

به سر برفگند آتش و برفروخت‏ همه روی و موی سیاهش بسوخت(1)

رستم در مرگ سهراب:

چو بگشاد خفتان و آن مهره دید همه جامه بر خویشتن بردرید

همی ناله کرد و همی کند موی‏ سری پر ز خاک و پر از آب روی(2)

زال در مرگ رستم:

همی ریخت زال از بر یال خاک‏ همی کرد روی و بر خویش چاک(3)

به آفرید و همای خواهران اسفندیار در سوگ‏ وی:

چو پردخته شد از بزرگان سرای‏ برفتند به آفرید و همای

به پیش پدر بربخستند موی‏ ز درد برادر بکندند روی(4)

رستم بر پیکر بی‏جان اسفندیار:

بر او جامه رستم همی پاره کرد سرش پر ز خاک و دلش پر ز درد(5)

در کتاب«سمک عیار»آنگاه که عدنان وزیر با پیکر زنان سربریدهء شاه(فرخ روز)برخورد کرد، بی‏خود گشت،جامه بدرید،خاک بر سر کرد، زاری‏کنان...»(6)،و باز،فرخ روز در مرگ‏ همسرش گلبوی«...شاه را بقا باد که گلبوی را بکشتند و سر از تن جدا کردند...فرخ روز چون‏ بشنید،آهی بکرد و از اسب اندر افتاد.بی‏هوش‏ گشت،پهلوانان پیاده گشتند،جامه‏ها بدریدند،و خاک بر سر کردند.بر بالین فرخ روز بایستادند، همگان زاری می‏کردند،تا فرخ روز به هوش آمد. دست بزد و جامه بدرید.[خاک‏]بر سر نهاد، خروش برآورد،زاری کردن گرفت».(7)فرخی‏ سیستانی در قصیده‏ای که در سوگ سلطان محمود غزنوی سروده،حالت سوگواران وی را بیان کرده که‏ در اینجا تنها به این دو بیت اشاره می‏شود:

مهتران بینم بر روی زنان همچو زنان‏ چشمها کرده ز خونابه به رنگ گل نار

مطربان بینم گریان و ده انگشت گزان‏ رودها بر سر و بر روی زده شیفته‏وار(8)

و اما اینکه در لرستان،خویشان فرد درگذشته، گاه هنگام زاری و مویه کردن نام وی را بر زبان‏ می‏رانند(بویژه مادر و خواهران)چنان که گویی او را صدا می‏زنند و گاه با او گفتگو می‏کنند و صفات نیکش را برمی‏شمارند،این کار نیز بازماندهء آیین‏ سوگ گذشتگان ماست و در متون کلاسیک فارسی‏ یافت می‏شود.

در«شاهنامهء»فردوسی در مرگ اسفندیار چنین‏ آمده است:

خروشی بیامد ز ایوان به زار جهان شد پر از نام اسفندیار

همه خسته روی و همه کنده موی‏ زبان شاه گوی و روان شاه جوی(9)

رودابه مادر رستم با پیکر بی‏جان سهراب با گریه‏ و زاری گفتگو می‏کند:

چو رودابه تابوت سهراب دید دو چشمش روان جوی خوناب دید

همی گفت زارای گو سرفراز زمانی ز صندوق سر بر فراز

به مادر نگویی همی راز خویش‏ که هنگام شادی چه آمدت پیش(10)

2-گیسوان بریده در اندوه یار

شاید بتوان گفت که غم‏انگیزترین و نیز زیباترین‏ شکل سوگواری در لرستان،«گیسو بریدن»زنان‏ است در سوگ مرده.

در لرستان،مادر دختران،خواهران و زنان فرد درگذشته(چنانچه مرد باشد و نه زن)در سوگ وی‏ گیسوان خود را می‏برند و بر پیکر بی‏جان او می‏گذارند،و یا اینکه به اسب«کتل کرده»یا سنگ‏ قبر او می‏آویزند.

اگر چند چراغ بسیار کم فروغ این آیین دیرینه سال‏ به خاموشی می‏گراید،اما براستی که زیبایی و شکوه‏ آن در یاد و خاطرهء فرهنگ ایران زمین همچنان‏ خواهد ماند.هنری راولینسون مشاهدهء خود را از گیسوان بریدهء زنان لر در یک گورستان چنین شرح‏ داده است:«...یکی از خوانین پشتکوه با دختر یکی از تو شمال‏ها[کدخدایان‏]نامزد شده بود و زمانی که برای برگزاری مراسم عروسی می‏آمد،در بین راه مریض شد و پیش از اینکه به اردوگاه عروس‏ برسد،درگذشت.دوشیزه این بنای یادبود را برایش‏ احداث نمود و به نشانهء اندوه گیسوان خود را برید و آنها را در اطراف این ستون آویزان کرد.تمام ستون‏ از طره‏های زنان آراسته شده بود و من دریافتم که در بین ایلات لر رسم این است که هرگاه رئیسی فوت‏ کند خویشاوندان نزدیک به او گیسوان خود را می‏برند و به صورت تاجی از گل بافته و بر مقبره‏اش آویزان‏ می‏کنند.(11)

همو در جای دیگر می‏نویسد:«ستونهای هرمی‏ شکل سنگی و قبرهای گنبد مانند در همه جا به‏ طور یکنواخت و به وسیلهء گیسوان به هم بافتهء زنان‏ زینت داده شده که به هنگام وزش نسیم ملایم به‏ طرز زیبایی تکان می‏خورند.به نظر من این نوع‏ تزئینات که نشانهء اندوه فراوان است،بسی زیباتر از نقوش بر روی سنگ قبر می‏باشد».(12)بارون دوبد روسی نیز در شرح مسافرتش به لرستان چنین‏ نگاشته است:

«...و بر بالای هر مزار هم سنگ عمودی صافی‏ دیده می‏شد که طرهء گیسوی زنان بر آنها آویزان بود، کنجکاو شدم و فهمیدم که در میان مادران و زنان و خواهران و دختران لر و دیگر زنان اقوام رسم است‏ که قسمتی از حلقهء زلف را ببرند و به نشانهء غم دل بر مزار مرد از دست رفتهء خود بگذارند».(13)

وی احساس خود را از دیدن گیسوان بریدهء زنان لر در گورستان چنین بیان نموده است:«...نسیم‏ بیابان طره‏های نقره فام زن کهنسالی را با زلفان سیاه‏ براق دختر یا زنی شوهردار و موهای بور کودکی‏ یتیم در هم پیچیده بود؛و چه بسا در همان لحظهء اندوه بازماندگانشان در کنج دورافتاده‏ای در آن‏ مرتفعات،مانند آن موها در هم گره می‏خورد و یا مویهء دل شکسته و پریشان حالشان در هم ممزوج‏ می‏شد.گمان نکنم هیچ گاه وفاتنامه‏ای در حد نیمی از فصاحت و بلاغت یک چنین بیانی از احساس اصیل و ساده را که تنها مهر خالص یک‏ زن می‏تواند آن را ابداع کند،در جایی خوانده‏ باشم».(14)

بارون دوبد با استناد به قول هرودوت«گیسو بریدن»زنان لر را با یک چنین رسم یونانی مشابه‏ دانسته و چنین نوشته است:«فقط می‏گویم آنچنان‏ که هرودوت آورده است،رسم نسبتا مشابهی در جزیرهء دلوس وجود داشته».او می‏نویسد:«به‏ احترام باکره‏های هی‏پربوری که در دلوس مردند، زنان و مردان جوان جزیره موهای خود را می‏برند؛ دختران پیش از عروسی طره‏ای از موی خویش را جدا می‏کنند و به گرد چرخ نخ‏ریسی می‏پیچند و آن‏ را بر مزار آنان می‏نهند...»(15)

در دورهء اسلامی و بویژه در روزگار عباسیان‏ بسیاری از آداب ایرانی در فرهنگ اعراب و مسلمانان راه یافت؛از جمله بخشی از آیینهای‏ مربوط به سوگواری.آدام متز در کتاب«تمدن‏ اسلامی»به پدید آمدن عادات غیر اسلامی نزد مسلمانان اشاره می‏کند و چندین مورد را نام می‏برد، از جمله کوتاه کردن موی سر در عزای مرده که باید آن را همان«گیسو بریدن»ایرانی پنداشت.«در مصر،در عزای مرده گریبان چاک زده،صورت سیاه‏ نموده و موی کوتاه می‏کردند».(16)

به هر روی،«گیسو بریدن»زنان لر در سوگ مرده‏ یک آیین کهن ایرانی است و نباید آن را یک آیین‏ محلی در لرستان پنداشت؛همان گونه که بازتاب‏ این آیین در متون کلاسیک فارسی به خوبی‏ پیداست.چنانکه حافظ گوید:

گیسوی چنگ ببرید به مرگ می ناب‏ تا همه مغبچگان زلف دو تا بگشایند(17)

خاقانی شروانی در سوگ فرزندش رشید الدین:

گیسوی چنگ و رگ بازوی بربط ببرید گریه از چشم نی تیز نگر بگشایید(18)

سلمان ساوجی در مرثیهء سلطان اویس:

ای صبحدم چه شد که گریبان دریده‏ای‏ وی شب چه حالتست که گیسو بریده‏ای...

ای پرچم از برای چه مو باز کرده‏ای‏ وی سنجق از عزای که گیسو بریده‏ای(19)

3-آیین کتل

واژهء«کتل»در زبان فارسی به معنی اسب یدک‏ است،و«کتل»که در لرستان به بخشی از آیین‏ سوگواری گفته می‏شود،نیز همین واژه است.

برپایی آیین کتل در لرستان بدین گونه است که‏ موی یال و دم اسب فرد درگذشته را می‏برند و زین‏ را وارونه بر پشت آن می‏گذارند،و جنگ افزارها و لباسهای متوفی را به اسب می‏آویزند و یا بر پشت آن‏ می‏گذارند.گذشته از اینها،زنان خانوادهء فرد درگذشته سربندها و گیسوان بریدهء خود را به پیشانی‏ یا گردن اسب می‏آویزند و پشت آن را با پارچه‏های‏ سیاه می‏پوشانند.اسب را در این حالت«کتل» می‏گویند.اسب کتل هنگام تشییع جنازه پیشاپیش‏ تشییع کنندگان حرکت می‏کند؛و یا در روزهای‏ سوگواری بر در خانهء فرد درگذشته نگه داشته‏ می‏شود.

در بخشی از مراسم«...مردان در خانهء مرده‏ جمع شده و گل به کلاه و شانهء خود می‏مالند و در این وقت اسب سواری مرده را که پوشاک و افزارهای‏ جنگی و شکاری او بر آن نهاده شده،می‏آورند. روی پوشاک و افزار پارچه‏های رنگی و روسری‏های‏ زنانه انداخته و کلاه مرده را بالای آنها گذاشته و گیسوان بریدهء زنان را بسته و به گردن اسب‏ می‏آویزند اسب را در این موقع کتل می‏گویند».(20)

اکنون باید گفت ایین کتل در لرستان،بازمانده‏ یک آیین کهن ایرانی است و در متون کلاسیک‏ فارسی بازتاب یافته است.برای نمونه:آنگاه که‏ تابوت سهراب را نزد زال می‏برند،دم اسب وی را می‏برند و کوس او را می‏درند.

بریده سمند سرافراز دم‏ دریده همه کوس و رویینه خم(21)

و نیز تهمینه مادر سهراب در سوگ وی،دم‏ اسبش را می‏برد.

به مادر خبر شد که سهراب گرد به تیغ پدر خسته گشت و بمرد...

همان تیغ سهراب را برکشید بیامد روان دم اسبش برید(22)

و اما در«شاهنامهء»فردوسی بهترین نمونهء کتل آن‏ است که در سوگ اسفندیار برپا گشته و درست‏ بمانند همان است که در لرستان دیده می‏شود: آنگاه که تابوت اسفندیار را نزد گشتاسپ بردند، پشوتن اسب وی را پیشاپیش سپاه راند،در حالی‏ که موی یال و دم آن را بریده و زین را وارونه بر آن‏ نهاده و گرز و خود و خفتان و دیگر افزار جنگی او را به زین آویخته بودند.

سر تنگ تابوت کردند سخت‏ شد آن بارور خسروانی درخت

چل اشتر بیاورد رستم گزین‏ ز بالا فرو هشته دیبای چین

دو اشتر بدی زیر تابوت شاه‏ چپ و راست پیش و پس اندر سپاه

همه خسته روی و همه کنده موی‏ زبان شاه گوی و روان شاه جوی

بریده بش و دم اسپ سیاه‏ پشوتن همی برد پیش سپاه

برو بر نهاده نگونسار زین‏ ز زین اندر آویخته گرز کین

همان نامور خود و خفتان اوی‏ همان جوله و مغفر جنگجوی(23)

همان گونه که ملاحظه می‏شود،اسب کتل شدهء اسفندیار در«شاهنامهء»فردوسی درست مانند کتابهایی است که در سوگ مردان لر در لرستان برپا می‏شود.امروزه به همان اندازه که اسب از زندگی‏ مردم دور شده،این آیین کهنسال نیز روی به‏ فراموشی نهاده است؛زیرا در برپایی این آیین، اسب نقش اصلی را به عهده دارد.

4-پلاس پوشیدن

پلاس پوشیدن در سوگ مرده از آیینهای کهن‏ مربوط به سوگواری است که تا چند دههء پیش نزد لرهای لرستان رایج بود.

در لرستان،خانواده و خویشان نزدیک درگذشته، در سوگ وی یک قطعه بافتهء مویین سیاه رنگ(از جنس سیاه چادر)به گردن می‏انداختند،به گونه‏ای‏ که یک تکهء آن سینه و شکم آنان را می‏پوشاند و تکه‏ دیگر پشتشان را.پلاس در لغت به معنی جامهء پشمین و خشن است و به معنی جاجیم نیز آمده. آیین پلاس پوشیدن در سوگ مرده یک آیین کهن‏ ایرانی است و بازتاب آن در متون کلاسیک فارسی‏ بخوبی پیداست.

بنابر قول نظامی گنجوی در«اقبال‏نامه»، اسکندر در نامه‏ای که به مادر خود می‏نویسد،از وی می‏خواهد که پس از مرگش در سوگ او پلاس‏ نپوشد.

مصیبت نداری نپوشی پلاس‏ بهنجار منزل شوی ره‏شناس(24)

و باز نظامی در مرگ اسکندر چنین سروده‏ است:

 این عکس تزئینی است‏

پلاسی ز گیسوی شب ساختند زمین را به گردن درانداختند(25)

در کتاب«سمک عیار»مردم در سوگ زنان‏ سربریدهء شاه(فرخ روز)پلاس پوشیده‏اند:«خلایق‏ تمامت پلاسها پوشیدند و سه شبانروز تعزیت‏ داشتند».(26)

شاید بتوان گفت این آیین کهن ایرانی از تأثیر فرهنگ همسایگان باستانی غرب ایران،در فرهنگ‏ ایرانی به یادگار مانده است.در اسطورهء بعل که یک‏ اسطورهء کنعانی مربوط به اوگاریت است(اوگاریت‏ از شهرهای باستانی کنار دریای مدیترانه،«رأس‏ الشمرا»ی امروزی در سوریه)،به آیین پلاس‏ پوشیدن اشاره شده است:

بعل،خدای باروری،پسر«ال»(خدای متعال و پدر خدایان)است.در الواح مکتوب به دست آمده‏ از اوگاریت چنین آمده که جنازهء بعل را فرستادگان‏ وی نزد مت یعنی اوگار و گاپن در کشتزار ال‏ می‏یابند؛و ال با شنیدن خبر مرگ وی«...از تخت خویش فرود می‏آید و روی زمین می‏نشیند، خاک بر سر می‏کند،پلاس می‏پوشد،و گونه‏های‏ خود را با سنگ می‏خراشد».(27)

5-کوس اندوه.

از دیگر آیین‏های کهن ایرانی مربوط به سوگ که‏ در لرستان به یادگار مانده،آیین«چمر»را باید نام‏ برد.چمر آهنگ غم‏انگیزی است که هنگام تشییع‏ جنازهء مرده،با ساز«سرنا»و دهل نواخته می‏شود. درگذشته افزون بر تشییع جنازه،در روزهای برپایی‏ سوگواری این آهنگ در خانهء شخص درگذشته‏ نواخته می‏شده است.آهنگ چمر در دستگاه‏ مخصوصی اجرا می‏شود و با دستگاههای موسیقی‏ سور که توسط دهل و ساز نواخته می‏شود،یکسان‏ نیست.گفتنی است که تنها«لوطیها»،یعنی‏ نوازندگان محلی لرستان،این آهنگ را می‏نوازند.

«در این مراسم گاه چندین کتل و نوازندگانی با سرنا و دهل راه می‏افتند و آهنگ غم‏انگیزی به نام‏ چمر می‏نوازند،این آهنگ در تمام دورهء عزاداری‏ برای خبر کردن دیگران نواخته می‏شود».(28)

در کتاب«سمک عیار»در مراسم خاکسپاری‏ زنان،«فرخ روز»به نوای غم‏انگیز ساز و دهل،و یا به تعبیر لرها آهنگ چمر،اشاره شده است.

«فی القصه،ایشان را به اعزاز و اکرام و نوحه و زاری و مطرب،چنانکه آیین پادشاهان باشد،دفن‏ کردند».(29)به قرینهء«دفن کردن»درمی‏یابیم که‏ منظور نویسندهء«سمک عیار»از«مطرب»همان‏ آهنگ غم‏انگیز است که در سوگ مرده نواخته‏ می‏شود.

اشپولر با استناد به کتاب«احسن التقاسیم» مقدسی،به برپایی این آیین در قرون نخستین‏ اسلامی در ایران اشاره کرده،می‏نویسد:

«تشییع جنازه از سوی بستگان و دوستان به این‏ ترتیب بود که در خوزستان گروه تشییع کنندگان در دو طرف تابوت،ولی در فارس مردها در پیشاپیش‏ تابوت و زنها در پی تابوت‏ در حرکت بودند؛در هر حال،با تشییع کنندگان طبل و نی همراه بود».(30)که‏ منظور از«طبل و نی»دهل و سرناست.

این آیین ایرانی در نخستین قرون اسلامی در فرهنگ اعراب و مسلمانان نفوذ کرد،تا آنجا که گاه‏ از جانب خلافت اجرای آن ممنوع می‏شد.آدام متز می‏نویسد:«حاکم بامرالله در سال 394 قدغن کرد که زنان پشت سر جنازه‏ها روی گشاده و گریان و نالان راه بیفتند و به ویژه زنان نوحه‏گر حرفه‏ای با طبل و نای بیرون بیایند».(31)

نوای چمر آنچنان غم‏انگیز و باشکوه است،که‏ شنیدن آن،حس احترام را نسبت به مرده‏ای که چمر برای او نواخته می‏شود،برمی‏انگیزد.

از دیدگاه آیینی چمر یک کار نمادین است؛زیرا در روزگاران کهن با اجرای موسیقی به هنگام‏ خاکسپاری مرده و در سوگ وی،ورود او به دنیای مردگان یا جهان دیگر،جشن گرفته می‏شده است.

شاید بشود گفت واژهء چمر-که نام تنها دستگاه‏ موسیقی سوگ در لرستان است-همان واژهء چنبر فارسی است،و منظور از آن چوب سرکجی است‏ که بر دهل می‏کوبند؛و این نامگذاری تنها برای‏ جدا کردن موسیقی سوگ از موسیقی سور صورت‏ گرفته است.

6-بینداختند آن کلاه مهی

مردان لر در روزهای برپایی سوگواری درگذشتهء خود،برای بزرگداشت وی و به نشانهء اندوه،کلاه‏ بر سر نمی‏گذارند،این کار نیز بازماندهء یک آیین‏ ایرانی است که در گذشته رایج بوده است.در «شاهنامهء»فردوسی در سوگ اسفندیار آمده:

به ایران ز هر سو که رفت آگهی‏ بینداختند آن کلاه مهی(32)

فرخی سیستانی در قصیده‏ای که در سوگ سلطان‏ محمود غزنوی سروده،حاجبان سوگوار درگاه وی‏ را کله از سرافکنده نشان داده است:

حاجبان بینم خسته دل و پوشیده سیه‏ کله افکنده یکی از سر و دیگر دستار(33)

در کتاب«سمک عیار»در سوگ زنان فرخ روز:

«عدنان وزیر و امرای دولت به جملگی سربرهنه‏ و در خاک می‏غلتیدند و فریاد می‏کردند».(34)

زنان لر به هنگام آگاهی یافتن از مرگ یکی از اعضای خانواده یا خویشان خود،سربندهاشان را از سر باز می‏کنند و با موهای باز و بدون پوشش به‏ گریه و زاری می‏پردازند.

این کار(باز کردن سربندهای زنان در سوگ مرده) در گذشتهء فرهنگ ایرانی پیشینه دارد.

خاقانی شروانی در قصیده‏ای که در سوگ‏ فرزندش رشید الدین سروده،از زنان خانوادهء خود می‏خواهد که سربندها را در سوگ وی از سرباز کنند.

ای نهان داشتگان موی ز سر بگشایید وز سر موی سر آغوش به زر بگشایید(35)

در«شاهنامهء»فردوسی،آنگاه که زنان خانوادهء اسفندیار از مرگش آگاه می‏شوند،سربندهای‏ (موی پوش)خود را از سر باز می‏کنند.

چو آگاه شد مادر و دختران‏ ز ایوان برفتند با خواهران

برهنه سر و پای پر گرد و خاک‏ به تن بر همه جامه‏ها کرده چاک(36)

7-خیمه‏های سوگوار

آیین کهن دیگری که تا چند دههء پیش در لرستان‏ رایج بود،این است که لرها به هنگام آگاهی از مرگ‏ یکی از کسان خانواده یا خویشان خود و یا مرگ‏ یکی از بزرگان طایفه،سیاه چادرهای برپا شدهء خود را با کشیدن ستون از زیر آنها بر زمین می‏انداختند و با این کار نمادین نشان می‏دادند که با مرگ آن‏ شخص،خانهء آنان نیز ویران گشته و طایفه‏اش‏ بیچاره شده‏اند.این آیین نمادین در فرهنگ ایرانی‏ پیشینه دارد و بسیار کهنتر از آن است که بخواهیم‏ ریشهء آن را در گذشتهء نه چندان دور لرستان بیابیم.

گزارش‏های شفاهی که نسل به نسل از گذشتهء مردم لرستان به یادگار مانده نشان می‏دهند که‏ مردمان لر در مرگ کسان خود و در سوگ آنان، گاهی افزون بر برچیدن سیاه چادرها،لوازم شخصی‏ کس درگذشته را در هم می‏شکسته‏اند و یا خانهء خود را به آتش می‏کشیده‏اند.یادگار این اعمال در لرستان،تنها در زبان و به صورت نفرین هنوز زنده‏ است.

به هر روی،این آیین ریشهء در فرهنگ کهن ایران‏ زمین دارد.و اینک نمونه‏هایی از متون کلاسیک‏ فارسی.

محتشم کاشانی شاعر دورهء صفوی در ترکیب‏بند معروف خود که در رثای امام حسین(ع)سروده، چنین آورده است:

کاش آن زمان سرداق گردون نگون شدی‏ وین خرگه بلند ستون بی‏ستون شدی

از این بیت به خوبی می‏توان دریافت که آرزوی‏ شاعر در نگون شدن سرداق گردون و تشبیه آسمان‏ به خیمه و بی‏ستون شدن(افتادن)آن در سوگ امام‏ حسین(ع)نشانگر این است که در روزگار وی، انداختن خیمه‏ها در سوگ مرده هنوز یک آیین زنده‏ بوده است.

در«شاهنامهء»فردوسی می‏خوانیم آنگاه که رستم‏ تابوت فرزند خود سهراب را به خیمه‏گاه خویش‏ می‏برد،خیمه و لوازم شخصی‏اش را همچون زین و تخت به آتش می‏کشد.

\*خویشان فرد درگذشته،گاه‏ هنگام زاری و مویه نام او را بر زبان‏ می‏رانند،چنانکه گویی او را صدا می‏زنند و گاه با او گفتگو می‏کنند و صفات نیکش را برمی‏شمارند.

از آن دشت برداشت تابوت اوی‏ سوی خیمهء خویش بنهاد روی

بپرده سرای آتش اندر زدند همه لشکرش خاک بر سر زدند

همه خیمه از دیبهء هفت رنگ‏ همان تخت پرمایه زین پلنگ

بر آتش نهادند و برخاست غو همی کرد زاری جهاندار گو(37)

تهمینه مادر سهراب در سوگ فرزند تخت او را از جا می‏کند و دور می‏افکند و کاخش را ویران‏ می‏سازد:

در کاخ بربست و تختش بکند ز بالا برآورد و خوارش فکند

در کاخها را سیه کرد پاک‏ ز کاخ و ز ایوان برآورد خاک(38)

خاقانی در سوگ فرزندش رشید الدین می‏خواهد که در کتابخانه را بکنند و بام دبستان را خراب‏ کنند.قلم و تختهء مشق و دوات وی شکسته شود و می‏گوید که نوشته‏ها و کتابهای خود را در سوگ‏ فرزند آتش زده است.

در دارالکتب و بام دبستان بکنید بر نظاره ز در و بام مقر بگشایید

سر انگشت قلمزن چو قلم بشکافید بن اجزای مقامات و سمر بگشایید

مادر ار شد قلم و لوح و دو آتش بشکست‏ خون بگریید،چو بر هر سه نظر بگشایید

من رسالات و دواوین و کتب سوخته‏ام‏ دیدهء بینش این حال ضرر بگشایید(39)

آنگاه که غریب دایی خلیفه المقتدر بالله‏ می‏میرد،خواهر وی یعنی مادر خلیفه دستور می‏دهد تا قصر او را در سوگش ویران کنند:در سال 305 غریب دایی مقتدر مرد و مادر خلیفه در عزای وی دستور داد قصر وی،قبة الخضراء را ویران‏ کنند و قایق و بلم وی را در دجله بشکنند».(40)

در پایان باید گفت که آیین سوگواری در لرستان‏ «پرس»نامیده می‏شود.این واژه،همان است که‏ زرتشتیان ایران امروزه آن را«پرسه»می‏گویند و بن‏ مضارع است از پرسیدن.پرس و جو کردن(از حال‏ سوگوار)دلجویی کردن.

براستی که هنوز هم می‏توان شکوه سوگ نیاکان را در این پهنهء مقدس مشاهده کرد:آنگاه که در لرستان،در دره‏های زاگرس،مادری کهنسال به‏ آیین دیرینه سال پدرانش،در سوگ فرزند،گریه و مویه می‏آغازد و پژواک مویه‏اش چنان می‏نماید که‏ گویی«زاگرس»نیز با او در سوگ می‏گرید.

پی‏نوشت:

(2-1)شاهنامه فردوسی،ژول مول،به کوشش جهانگیر افکاری، تهران،1369،جلد 2،صص 86،95

(3 و 4 و 5)-پیشین،جلد 4،صص 344،347،360.

(6 و 7)-سمک عیار،تألیف فرامرز بن خداداد بن عبد الله الکاتب‏ الارجانی،با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری،تهران 1369، جلد 5،ص 480.

(8)-یوسفی،غلامحسین؛چشمهء روشن(دیداری با شاعران)، تهران،1369،صص 51-50.

(9)-شاهنامه،جلد 4،ص 345.

(10)-پیشین،جلد 2،ص 94.

(11 و 12)-راولینسون،هنری،سفرنامهء راولینسون(گذر از زهاب به‏ خوزستان)،ترجمهء سکندر امان اللهی بهاروند،تهران،1362، صص 63،55.

(13 و 14)-بارون،دوبد(دوبد کلمنت اگوستوس بارون)، سفرنامهء لرستان و خوزستان،ترجمهء محمد حسین آریا،تهران، 1371،ص 381.

(15)-سفرنامهء لرستان و خوزستان،ص 381.

(16)-متز،آدام،تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری،(رنسانس‏ اسلامی)،ترجمهء علیرضا ذکاوتی قراگزلو،تهران،1364،ص 433

(17)-دیوان حافظ،به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، 1362،جلد اول،ص 410.

(18 و 19)-خرمشاهی،بهاء الدین،حافظ نامه،تهران، 1368،بخش 2،صص 736،735.

(20)-مجله هنر و مردم،شمارهء 101،ص 25.

(21 و 22)-شاهنامهء فردوسی،جلد 2،صص 97،95،93.

(23)-اسلامی ندوشن،محمد علی،داستان داستان‏ها(رستم و اسفندیار)،تهران؛1356،ص 85.

(24 و 25)-نظامی گنجوی،اقبال‏نامه،ترتیب دهندهء متن علمی و تدقیقی،ف.بابایف،به تصحیح ی.ا.برتلس،تهران،1363، صص 205،203.

(26)-سمک عیار،جلد 5،ص 484.

(27)-هنری هوک،ساموئل،اساطیر خاورمیانه،ترجمهء علی اصغر بهرامی و فرنگیس مزداپور،بدون تاریخ و نوبت چاپ،انتشارات‏ روشنگران،صص 114،113.

(28)-هنر و مردم،شمارهء 101،ص 25.

(29)-سمک عیار،جلد 5،ص 484.

(30)-اشپولر،برتولد،تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمهء جواد فلاطوری،تهران 1369،جلد اول،ص 299.

(31)-تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری،جلد 2،ص 433.

(32)-شاهنامه،جلد 4،ص 345.

(33)-چشمهء روشن،ص 50.

(34)-سمک عیار،جلد 5،ص 484.

(35)-گزیدهء اشعار خاقانی شروانی،به کوشش سید ضیاء الدین‏ سجادی،تهران،1363،ص 48.

(36)-شاهنامه،جلد 4،ص 346.

(37 و 38)-همان مأخذ،جلد 2،صص 97،91.

(39)-گزیدهء اشعار خاقانی شروانی،ص 48.

(40)-تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری،ص 433.